

شادروان «پرویز صدیقی پارسسی» ملقب به «پرویز یاحقی» در سال ۱۳۱۵ در تهران به دنیا آمد و از همان اوان کودکی به موسیقی علاقه‌مند شد. او این هنر را با نی لیک آغاز کرد و پس از چندی نواختن ویولن را نزد دای‌اش «حسین یاحقی» فرا گرفت. استعداد، نبوغ و پشتکار او از همان کودکی به حدی بود که دوره‌های ویولن را خیلی سریع‌تر از سایر هنرجویان پشت سر گذاشته و شیوه‌ی نوازندگی‌اش مورد تأیید بزرگان موسیقی قرار گرفت. پرویز دو سال نیز از مکتب صبا بهره‌مند شد.

او در تاریخ فعالیت هنری‌اش با هنرمندان بسیاری از جمله «غلامحسین بنان»، «ادیب خوانساری»، «داریوش رفیعی»، «حسین قوامی»، «حسین خواجه امیری»، «اکبر گلپایگانی»، «محمدرضا شجریان»، «نادر گلچین»، «فرهنگ شریف»، «جلیل شهناز»، «حبیب‌الله بدیعی»، «علی تجویدی»، «حسن کسایی»، «مجید نجاهی»، «منصور صارمی»، «رضا ورزنده»، «فضل‌الله توکل»، «حسین تهرانی»، «امیرناصر افتتاح»، «جهانگیر ملک» و بسیاری دیگر از هنرمندان کشورمان همکاری داشته است.

از آثار زنده‌یاد پرویز یاحقی می‌توان به «افسانه»، «بیداد زمان»، «گرد باد»، «آهنگ محبت»، «هدیه عشق»، «پربسته»، «اشک سپهر»، «با دلم مهربان شو»، «مرا نرفیبی»، «مرا تنها نگذاری»، «خدایا تو دانی»، «بهار نورسیده»، «امید جان من»، «هم‌نفسم کو»، «چه کنم ای خدا چه کنم»، «بهبانه‌ی تو»، «می‌زده» و غیره اشاره کرد... روانش شاد...

از یاحقی سخن گفتن و نوشتن مرا به یاد شعری از حافظ شیرازی می‌اندازد که می‌فرماید: «ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست» لذا صمیمانه اعتراف می‌کنم که دانش موسیقایی و قلم ناتوانم، ناچیزتر از آن است که از مفاخر موسیقی کشورمان بنویسم ولی از آنجا که همواره به شادروان پرویز یاحقی عشق می‌ورزیدم و لحظه‌لحظه‌ی کودکی، نوجوانی و جوانی‌ام با نوای ملکوتی ویولن آن بزرگ‌مرد موسیقی سپری شده است، تنها در جایگاه کوچک‌ترین مرید استاد، برخورد واجب دانستم که بدین وسیله عرض ارادت‌ی به ساحت ارزشمند و ال‌ایش داشته باشم و اطمینان دارم کلیه‌ی اصحاب فرهنگ و هنر با اغماض و چشم‌پوشی حقیر را به بضاعت اندکم خواهند بخشید.

یک بار دیگر دست تقدیر با چیدن گلی از بوستان موسیقی، هنر این مرز و بوم را به داغی ابدی نشاناند. این بار اجل به سراغ پرویز یاحقی رفت و پس از ۷۰ سال او را از معشوقش (ویولن) جدا کرد. دردانه‌ای از تبار موسیقی که تنها با چهار سیم ویولن بیش از نیم قرن قلب‌های دوستداران موسیقی را تسخیر کرد.

هنرمندی که نامش با ویولن درهم آمیخته بود و در هر نقطه‌ای از کشور وقتی نام این ساز برده می‌شد، همه می‌پرسیدند: «راستی از پرویز یاحقی چه خبر؟» نایب‌های تنها، که تمام ناملامتی‌ها و رنج‌های زمانه را با آرشه‌ی سحرآمیزش بیان می‌کرد، در عزت و انزوا خاموش شد. مدت‌ها بود که صدای سازش را جز حلقه‌ی دوستان و یاران قدیم، بسیاری از مردم بی‌آن‌که بدانند کیست که چنین با ویولن شعبده‌بازی می‌کند، از رسانه‌ها شنیدند. اما این خاموشی خودخواسته یا ناخواسته شکسته شد.

خبر در ساعات اولیه‌ی بامداد شنبه ۱۴ بهمن به سرعت منتشر شد. پرویز یاحقی استاد بی‌بدیل ویولن بر اثر ایست قلبی درگذشت. پس از سال‌ها نامش بر ذهن و زبان مردم کوی و برزن و رسانه‌های داخلی و خارجی افتاد. برخی از رسانه‌های خارجی فارسی‌زبان خبر درگذشت استاد ویولن را با پخش قطعاتی از کارش منتشر کردند: «به رهی دیدم برگ خزان، پژمرده ز بیداد زمان، کز شاخه جدا بود...».

پیکرش در مراسم تشییع در بهشت زهرا به شتاب می‌رفت و یاران و هنرمندان برجسته‌ی کشور در مراسم خاکسپاری‌اش اشک می‌ریختند. دیگر ساز پرویز یاحقی خاموشی گرفت. حتی آسمان هم در سوگ او می‌گریست. قطعه‌ی هنرمندان بهشت زهرا حال و هوای دیگری داشت. علی تجویدی، «محمد تجویدی»، «عباس شاپوری»، «اسدالله ملک»، «جهانگیر ملک» و... اسطوره‌ی ویولن را عاشقانه در آغوش کشیدند. همه از یاحقی می‌گفتند و درگذشتش را ضایعه‌ی جبران‌ناپذیری برای موسیقی کشور می‌دانستند.

«پری زنگنه» خواننده‌ی پیشکسوت حوزه‌ی موسیقی گفت: «بیش از هر کس به ساز پرویز یاحقی باید تسلیت گفت، زیرا دستان نوازشگری را از دست داد». به اعتقاد وی ساز پرویز نیز همراه با خودش باید دفن شود چون هیچ‌کس دیگری لیاقت نواختن آن را ندارد. «رحیم معینی کرمانشاهی» گفت: «چگونه از فقدان هنرمندی سخن بگویم که بیش از ۵۰ سال افتخار همکاری و هم‌نفسی‌اش را داشتم؟». به عقیده‌ی این ترانه‌سرا با ظهور هنرمندانی همچون پرویز یاحقی، حبیب‌الله بدیعی، علی تجویدی و «همایون خرم» دورانی طلایی در تاریخ موسیقی ایران به وجود آمده بود که دیگر تکرار نخواهد شد.

چهره‌ها

فرهنگ شریف نوازنده‌ی بی‌بدیل تار بر این اعتقاد است که در نبوغ پرویز یاحقی همین بس که در نوجوانی استادان و بزرگان موسیقی کشور را تحت‌تأثیر قرار داده و آنان را به تحسین و آوازی می‌داشت. وی پرویز یاحقی را از نوادر موسیقی دانست و افزود: «بیش از ۱۵۰ ساعت با پرویز یاحقی کار خصوصی دارم که امیدوارم به گوش کلیه‌ی هنردوستان کشور برسد». شریف همکاری‌اش با یاحقی را، زندگی و نوعی تعامل روحی دانست.

محمدرضا شجریان با قلبی شکسته از فقدان یاحقی، گفت: «هنوز چندی از ضایعه‌ی از دست دادن علی تجویدی نگذشته بود که سرنوشت، داغی دیگر بر پیکره‌ی موسیقی میهنمان وارد کرد». وی افزود: «پرویز یاحقی از معدود کسانی بود که با نوای آسمانی ویولنش هر شنونده‌ای را تحت‌تأثیر قرار می‌داد». او بر این عقیده است که یاحقی حق فراوانی برگردن ویولن دارد، زیرا بیش از هر کس او بود که این ساز را به مردم شناساند. وی گفت: «در لطافت پنجه و شیوه‌ی عالی نوازندگی یاحقی همین بس که همه می‌خواهند چون او بنوازند». همایون خرم نیز پرویز یاحقی را سوار بر سرنوشت موسیقی دانست و افزود: «شیوه‌ی نوازندگی و خلق آثار این هنرمند در بهبود وضعیت موسیقی ایرانی بسیار تأثیرگذار بود». او ضمن اظهار تأسف از کناره‌گیری، انزوا و سرانجام فوت یاحقی، گفت: «درگذشت او نیز به راحتی نواختن ویولنش بود».

فضل‌الله توکل یار دیرینه‌ی او نیز گفت: «مرگ پرویز موسیقی ایرانی را برای ابد داغدار کرد». این نوازنده‌ی ستور افزود: «نه تنها هنرمندان، بلکه کلیه‌ی افرادی که با موسیقی انس و الفتی دارند عزادار پرویزند». «امین‌الله رشیدی» خواننده‌ی موسیقی ایرانی شیوه‌ی کار هنری یاحقی را در کار خود نیز بسیار موثر دانست و افزود: «پرویز یاحقی و حبیب‌الله بدیعی از معدود هنرمندانی بودند که شیوه‌ی نوازندگی‌شان در رنگ‌آمیزی ارکستر تأثیر بسزایی داشت». «شاهرخ نادری» گوینده و مجری سابق برنامه‌های رادیو ضمن بیان توانمندی‌های پرویز یاحقی، گفت: «این هنرمند فقید در رشته‌های مختلف توانایی‌های ویژه‌ای داشت که از آن جمله می‌توان به حرفه‌ی خبرنگاری، نویسندگی و تهیه‌کنندگی رادیو اشاره کرد».

«بیژن ترقی» ترانه‌سرای نامدار کشورمان در رسای پنجه‌ی ملکوتی پرویز یاحقی چه زیبا سروده است:

«بین تفاخر این شاهباز سدره نشین / که هفت طاق سپهرش بلند اورنگ است
ورای قدرت شب‌دیز می‌پرد «پرویز» / که زیر شهپر او دشت آسمان تنگ است»

بیژن ترقی دوست و یار دیرینه‌ی پرویز یاحقی که او را به حق «کاروانسالار موسیقی ایران» نامیده است، اکنون در بستر بیماری آرمیده و از مرگ وی خبر ندارد. ترقی در خاطراتش می‌نویسد: «به واسطه‌ی علاقه‌ی فراوانی که به ویولن داشتم در ۱۵ سالگی به فراگیری این ساز پرداختم و در همان سال‌ها به صورت اتفاقی با پرویز یاحقی برخورد کرده و تحت‌تأثیر سازش قرار گرفتم، به طوری که دیگر ویولن ن‌زدم. از سوی دیگر پرویز ۱۶ ساله که به رهبری یکی از ارکسترهای رادیو منصوب شده بود، می‌بایست همراه دو اثر از خودش را توسط ارکستر اجرا کند، لذا از همان زمان همکاری من و او آغاز شد». ترقی می‌افزاید: «آهنگ‌های وی با اوورتورهای بکر و جذاب که از زیباترین قطعات موسیقی معاصر ماست و تونالیت‌هایی که از منبع اندیشه و قدرت خلاقش تراوش می‌کرد، باعث می‌شد تا من به خلق مضامین تازه‌ای همچون «برگ خزان»، «به زمانی که محبت شده همچون افسانه»، «گردباد»، «مراغریبی»، «مرا تنها نگذاری» و بسیاری دیگر هدایت شوم».

زنده‌یاد «جواد بدیع‌زاده» نیز در خاطراتش می‌نویسد: «طبیعت هر چند قرن یک بار انسان‌های خارق‌العاده‌ای خلق می‌کند که پرویز یاحقی یکی از آنان است». وی می‌افزاید: «این هنرمند با بهترین تأثیر در روح و مغز من، در ماندگاری و جذابیت این هنر نقش دوچندانی داشته است. یاحقی با نوای جادویی ویولنش ثابت کرد که بیرون بردن این ساز از موسیقی اصیل ایرانی تا چه حد از جلال، ظرافت و قدرت این هنر می‌کاهد».

تأثیرگذاری یاحقی در تکنوازی ویولن

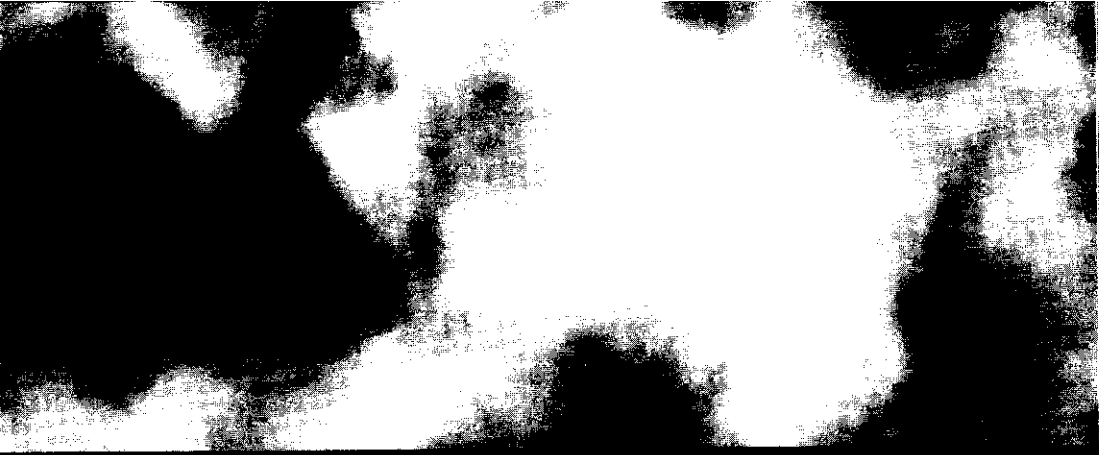
تأیید از پرویز یاحقی ویولن بیشتر در ارکسترها استفاده می‌شد و به دلیل دشواری در

آموختن این ساز، تعداد کمی برای تکنوازی به سراغ آن می‌آمدند. ظهور این هنرمند و شیوه‌ی نوازندگی و پنجه‌ی شیرینش، این ساز را به عنوان یک ساز سولو در بین مردم رایج کرد، به طوری که پس از او خیلی‌ها به این ساز روی آوردند.

خلاقیت یاحقی حتی در تکنوازی‌های او نیز کاملاً مشخص بود به طوری که تنها به اندوخته‌هایش قناعت نکرده و هر بار با آرایه‌ی تکنیکی جدید، مانند دکلمه و سخنرانی احساسش را به وسیله‌ی ساز به مخاطب منتقل می‌کرد. وی هرگز خود را در حصار ردیف‌های آوازی و کوک‌های تعیین شده مقید نمی‌کرد و با ابداع کوک‌های جدید و ابتکاری، تنوع و تازگی در کارش به وجود می‌آورد.

«می، لا، ری، سل»، «می، لا، ری، لا»، «می، لا، می، لا»، «می، لا، ری، فا»، «می، لا، می، فا»، «ری، لا، ری، لا»، «ری، لا، سی، سل»، «ری، لا، دو، سل»، «می، لا، سی، سل»، «می، لا، ری، می» و «می، لا، سی»، می از جمله کوک‌های ویولن در ردیف‌نوازی موسیقی ایرانی است، در حالی که پرویز یاحقی به غیر





فرزند خردسال شما روحی است و از دوری چیزی رنج می برد و تا آن چیز برایش فراهم نشود حال او بدتر و بدتر خواهد شد. دوری از فضای موسیقی مرا تا سرحد مرگ کشانده بود ولی پدرم همچنان مقاومت می کرد تا این که در استانه‌ی ده سالگی با پول توجیبی که جمع کرده بودم از خانه‌ی پدر فرار کرده و به ایران باز گشتم. به محض رسیدن به ایران مادرم مرا به بیمارستان برد و طی نامه‌ای برای پدرم نوشت: «اگر به مخالفت ادامه بدهی فرزندمان را از دست خواهیم داد.»

من در ایران ماندم و نزد دایی ام به فراگیری ویولن ادامه دادم. به یاد دارم شبی دایی ام به استاد صبا گفت: «دلم می خواهد این خواهرزاده‌ی من مدتی نزد تو کار کند و با سبک و سیاق آشنا شود.» او نیز پذیرفت و از هفته‌ی بعد به کلاس ایشان رفته و به جز تکنیک‌های ویولن با اصول ارکسترآسیون، کمپوزسیون و رهبری ارکستر آشنا شدم. استاد صبا به من خیلی لطف داشت و در بعضی از مواقع دو ساعت و نیم از وقتش را برای آموزش من اختصاص می داد. در ۱۵ سالگی برای اجرای ساز تنها به رادیو دعوت شدم. منتها پدرم اجازه نمی داد از نام فامیلم استفاده کنم. لذا به پیشنهاد دایی ام، از نام فامیل وی استفاده کردم و از آن پس با نام پرویز یاحقی در ارکستر یاحقی فعالیت داشتم تا اینکه در سال بعد اولین ارکستر خودم را تشکیل دادم. از سال ۱۳۳۴ فعالیت جدی ام را با اداره‌ی تولید رادیو آغاز کردم. در آن زمان چند اهنگ برای «موجهر ایرانپور»، «هوشنگ شوکتی» و پس از آن برای داریوش رفیعی ساختم.

وی در مورد همکاری اش با بیژن ترقی می گوید: «هنر اهنگسازی و ترانه سرایی

خودش مورد توجه دوستان اران این هنر بود. مادرم نیز گوشه‌های موسیقی را می شناخت. مرحوم فرخ لقا، خاله‌ی من، استاد دایی ام بوده و ستور را در حد استادی می نواخت و سبک و سیاقش مورد توجه و بررسی استادان آن زمان از جمله «حبیب سماعی» بود. خانم فرخ لقا به جز ستور سازهای دیگری از جمله پیانو، تار و کمانچه می نواخت و ماسفاته در دوران کودکی من فوت کرد و نتوانستم از وجودش استفاده کنم.

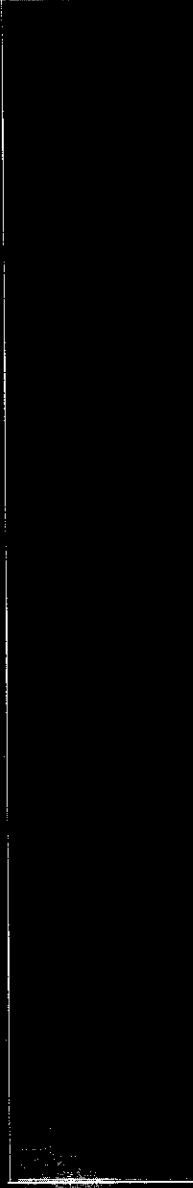
مادر و دایی ام اعتقاد داشتند من استعداد موسیقی را از او به ارث برده‌ام. تقریباً همدروزه استادانی همچون «ابوالحسن صبا»، «احمد عبادی»، «رضا محجوبی» و «مرتضی محجوبی» به منزل دایی ام می آمدند و من از هنرشان بهره مند می شدم. دل بستگی من به موسیقی به گونه‌ای بود که اگر آنان نمی آمدند من از دایی ام خواهش می کردم مرا به منزل آنان ببرد. مرحوم حسین یاحقی که از علاقه‌ام به موسیقی اطلاع داشت، از پدرم خواست تا مرا تحت تعلیم خودش قرار بدهد. ولی او مخالفت کرد. پدرم کارمند عالی رتبه‌ی وزارت امور خارجه بود و شدت با موسیقیدان شدن من مخالفت می کرد. این کشمکش بین پدرم و گروه مقابل که دایی ام و صبا در راس آن بودند، ادامه داشت. او ارزو داشت من دکتر یا مهندس شوم ولی دایی ام بدون توجه به مخالفت او به تعلیم من می پرداخت. بالاخره پدرم برای دوری من از محیط به پهنه‌ی مأموریت اداری مرا به بیروت برد و حتی اجازه نداد نی لیکم را با خودم ببرم. من در اثر دوری از دایی ام، صبا و محیط موسیقی به سختی بیمار شدم. پدرم برای درمان مرا نزد پزشکان مختلف برد ولی هیچ تاثیری نداشت تا این که یک پزشک فرانسوی به او گفت: «بیماری

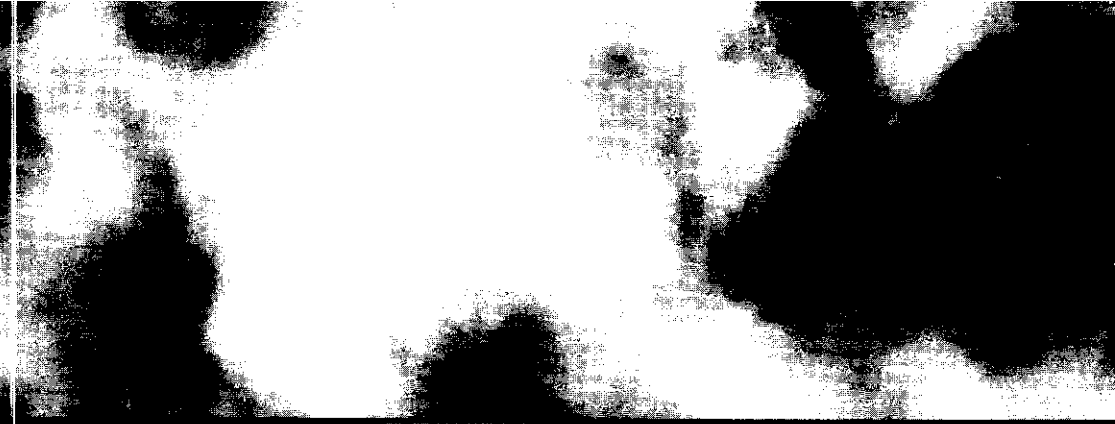
از آنها، با ابداع کوک‌های متنوع دیگری از جمله امی، لا، دو، لا، امی، لا، دو، می، امی، لا، سی، می، امی، لا، سی، لا»، «امی، لا، سی، لا»، «امی، لا، سی، فا، امی، لا، می، امی و غیره. تنوع ویژه‌ای در شیوه‌ی تکنوازی ویولن ایجاد کرده است.

گفتنی است همزمان با تاسیس رادیو و با آغاز به کار برنامه‌ی «گلها»، چهره‌های درخشانی در عرصه‌ی موسیقی وارد شدند که در جذابیت و شیوایی این برنامه تاثیرگذار بودند. پرویز یاحقی با پنجه‌ی بی همتا و آثار ماندگار خود از جمله هنرمندانی بود که در ماندگاری این برنامه نقش برجسته‌ای داشت و مجموعه‌ی گرانبهایی از چهارمضرب‌ها و قطعات گوناگون یاحقی در ارشیو برنامه‌ی گلها ثبت و ضبط شده که گنجینه‌ی ارزشمندی برای دل بستگان هنر موسیقی است.

پرویز یاحقی از زبان خودش

سه یا چهار سال داشتم که با انگشتان کوچک روی اب پاش باغبان پدرم ضرب می گرفتم و نغماتی که از دایی ام حسین یاحقی و دوستانش شنیده بودم را زمزمه می کردم. دایی ام استاد ویولن بود و منزلش محل آمد و شد هنرمندان بزرگ و سرشناس. طبعاً نظرم به این ساز جلب شده بود. پدر حسین یاحقی (پدر بزرگ من) موسیقیدان بوده و در زمان





ترجمیح دادند که مرا از ساز دور کنند. به خاطر دارم که پزشک معالجم گفت: «تا زمانی که ساز را از او دور نکنید بیماری اش بهبود نمی یابد». لذا مدتی مرا به عراق بردند ولی هیچ کدام این تمهیدات نتوانست مرا از ویولن جدا کند.»

یاحقی در مورد نحوه ی استفاده ی صداوسیما از آثارش در جایی گفته است: «دلّم نمی خواند اثر به صورت ناقص به گوش مخاطبان برسد.» و در ادامه افزوده است: «نشست های پی در پی ای به اتفاق آقای بیژن ترقی با مسوولان موسیقی صداوسیما داشتیم و پیشنهادهایی نیز ارائه دادم که هنوز به آنها پاسخ داده نشده است.»

زنده یاد پرویز یاحقی بر این اعتقاد است که یک هنرمند پیش از هر چیز نیاز به مخاطب دارد و مخاطب است که به هنرمند تعالی می بخشد. به عقیده ی او ارزش یک هنرناس پیش از یک هنرمند است. هنرمند با دنیای درون خویش به گفت و شنود می نشیند که حاصلش خلق هنر است ولی در همین راستا انسان های باهوش باید وجود داشته باشند که هنر او را درک کنند.

«پس از ماه ها و هفته ها به این نتیجه رسیدم که هنرمند اجازه ندارد به هر دلیل استعداد و هنر خود را به کناری بنهد و فراموش کند که در گذشته چه آثاری خلق کرده است. این شد که مصمم شدم در هر شرایطی به کار هنری خود ادامه داده و راه گذشته را کماکان ببینم. ولی این فقط یک تصمیم بود و در راه اجرای آن، مشکلات فراوان مادی و معنوی قد علم کردند. در گذشته تمام امکانات بهره برداری از هنر هنرمندان فراهم بود و هنرمند تنها مسوول ارزیابی هنرش بود ولی در شرایط فعلی همه ی مسائل در تقابل با من است و تمام امکانات توسط خودم باید آماده شود.»

الهامی است که زمان نمی شناسد و تجربه ثابت کرده که بین آهنگساز و ترانه سرا گذشته از تخصص لازم باید تفاهم و همدلی وجود داشته باشد. خوشبختانه این رفاقت و تعامل روحی بین من با بسیاری از ترانه سرهای معاصر به ویژه استاد بیژن ترقی به وجود آمده بود که همین مساله، راز ماندگاری آثارمان است.»

یاحقی در مورد حرفه ی خبرنگاری اش می گوید: «از سال ۱۳۳۱ به دلیل علاقه مندی به نویسندگی و روزنامه نگاری به حرفه ی خبرنگاری روی آوردم و با بسیاری از روزنامه نگاران مشهور آن زمان همکاری می کردم. خاطرات بسیاری از دوران خبرنگاری ام دارم که مهم ترین آنها تهیه ی رپورتاژ و مصاحبه با «هوشنگ ورامینی» قاتل مشهور بود که جریان قتل قربانیان خود را به وضع فجیعی تشریح می کرد.»

یاحقی در مورد زندگی خانوادگی اش می گوید: «جمعا هشت برادر و خواهر بودیم که همه ی آنها به جز یک خواهرم، ناتنی بودند. میان خواهران و برادرانم تنها برادر بزرگم «منصور یاحقی» به موسیقی آشنایی داشت و نواختن سنتور را نزد زنده یاد حبیب سماعی آموخته بود. خواهر بزرگم نیز تاحدودی به موسیقی آشنایی داشت ولی هیچ کدام به صورت حرفه ای این هنر را دنبال نکردند. از جمله وقایع ناگواری که در زندگی من رخ داد، درگذشت خواهرم بود که در اثر تصادف اتومبیل کشته شد. من خواهرم را عاشقانه دوست داشتم و به بادش چند نوار ضبط کردم.»

او در مورد نحوه ی تمرین هایش می گوید: «مادرم اتاق کوچکی در زیرزمین خانه برای من آماده کرده بود. صبح ها ساعت پنج صبح از خواب بیدار می شدم و به اتاقم می رفتم و تا ساعت هفت و نیم که زمان مدرسه رفتن بود، تمرین می کردم. بعد از مدرسه نیز با عجله به اتاق باز می گشتم و به تمرینم ادامه می دادم. حتی راه مدرسه تا خانه را می دویدم که زودتر به تمرینم برسم. تمرینات سخت من که بالغ بر ۱۰ ساعت در روز بود مشکلاتی را مثل شکایت همسایه ها برایم به وجود می آورد. ساعت های متعددی تمرین در زیرزمین به دور از نورخورشید موجب بیماری من شده بود تا جایی که برای درمان

